

جهان و زبان
در اندیشه ویتگنشتاین

-
- سرشناسه: جابری، طالب، ۱۳۶۵ -
عنوان و نام پدیدآور: جهان و زبان در اندیشه ویتگنشتاین: چقدر عجیب است که جهان باید وجود داشته باشد/ طالب جابری.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۱۱۸ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۲۹۰-۹
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
موضوع: ویتگنشتاین، لودویگ، ۱۸۸۹-۱۹۵۱م. - دیدگاه درباره فلسفه زبان
موضوع: Wittgenstein, Ludwig -- Views on language philosophy
موضوع: ویتگنشتاین، لودویگ، ۱۸۸۹-۱۹۵۱م. - زبان
موضوع: Wittgenstein, Ludwig -- language
موضوع: ویتگنشتاین، لودویگ، ۱۸۸۹-۱۹۵۱م. - نقد و تفسیر
موضوع: Wittgenstein, Ludwig -- Criticism and Interpretation
موضوع: زبان - فلسفه
موضوع: Language and languages -- philosophy
رده‌بندی کنگره: B۳۳۷۶
رده‌بندی دیویی: ۱۹۲
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۸۷۶۳۲۷
-

جهان و زبان

در اندیشه ویتگنشتاین

چقدر عجیب است که جهان باید وجود داشته باشد

طالب جابری





انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

طالب جابری

جهان و زبان در اندیشه ویتگنشتاین

چقدر عجیب است که جهان باید وجود داشته باشد

چاپ اول

۷۷۰ نسخه

۱۳۹۸

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹ - ۰۲۹۰ - ۰۴ - ۶۲۲ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 622 - 04 - 0290 - 9

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۱۵۰۰۰ تومان

پیشکش به پدر و مادر و همسر
که با شکیبایی و دل‌های بزرگشان در کنارم بودند،
و با سپاس فراوان از استاد عزیزم دکتر محمدعلی عبداللہی
که منش و روش ایشان راهنمای بنده است.

فهرست

کوتاه‌نوشت‌ها	۹
مقدمه	۱۱
۱. آغاز ویتگنشتاین، یک تجربه بنیادین	۱۹
پیشگفتار: شرح اندیشه ویتگنشتاین را از کجا آغاز کنیم؟	۱۹
تجربه فلسفه و آغاز ویتگنشتاین	۲۲
بیان تجربه بنیادین ویتگنشتاین در تراکتاتوس	۲۸
۲. جهان از منظر ابدیت	۳۳
پیگیری تحول پرسش و فکر ویتگنشتاین در یادداشت‌های	
۱۹۱۴ تا ۱۹۱۷	۳۳
اهمیت تمایز گفتنی/ نشان‌دانی و دیدگاه‌های راسل و فرگه	۴۱
sub specie aeternitatis (از منظر ابدیت)	۴۸
منطق و مرزهای جهان	۵۹
۳. وجود زبان، زبان وجود	۶۱
«خطابه اخلاق» و حیرت از وجود	۶۱
معجزه وجود و زبان‌مندی	۷۲

۷۹	ویتگنشتاین و هایدگر: وجود زبان، زبان وجود.....
۸۹	نردبان زبان و بی معنایی پرسش از معنای زندگی.....
۹۴	پرسش‌های علمی و رازآمیزی هستی.....
۱۰۱	حیرت و احساس دینی ویتگنشتاین.....
۱۰۹	غار زبان مندی.....
۱۱۳	سخن پایانی.....
۱۱۵	منابع.....

کوتہ نوشتہا

CV	<i>Culture and Value</i>
LL	<i>Letters from Ludwig Wittgenstein</i>
NB	<i>Notebooks</i>
PB	<i>Philosophische Bemerkungen</i>
PO	<i>Philosophical Occasions</i>
PR	<i>Philosophical Remarks</i>
PU	<i>Philosophische Untersuchungen</i>
UG	<i>Über Gewißheit</i>
Z	<i>Zettel</i>

باید امشب بروم.
... رو به آن وسعت بی‌واژه که
همواره مرا می‌خواند.
سهراب سپهری

مقدمه

عمر سخن از تجربه حیرت به اندازه عمر تفکر فلسفی نظام‌مند است. ارسطو در آغاز کتاب مابعدالطبیعه می‌گوید آدمیان از راه حیرت^۱ فلسفه‌ورزی را آغاز کردند و می‌کنند (ارسطو ۱۳۸۹، ۸).^۲ پیش از او افلاطون نیز باور داشت فلسفه با حیرت آغاز می‌شود (افلاطون ۱۳۸۰، ۱۲۹۹). در سنت اسلامی و مسیحی نیز عارفان، صوفیان و شاعران بسیاری از حیرت و درجات مختلفش سخن گفته‌اند. پیامبر اسلام آن را از خداوند طلب می‌کند، مولوی دعوت به حیرانی می‌کند، ابن عربی آن را معرفت کامل می‌داند، و روزبهان آن را بدیهه‌ای بر دل عارف می‌خواند (صادقی و عروجی ۱۳۸۵). عطار در منطق‌الطیر حیرت را ششمین وادی از هفت وادی عرفان (طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فنا) دانسته است (عباسی ۱۳۹۳). دیگران حتی درجات گوناگون آن را نیز نام‌گذاری کرده‌اند از قبیل «دهشت»، «هیمن»، «بهت» (همان).

اما علت‌گزینش لودویگ ویتگنشتاین در این کتاب چیست؟ متفکری که

1. thaumazein

۲. برای تأملی در باب حیرت از منظر ارسطو نگاه کنید به: جابری ۱۳۹۷، ۶۴-۷۳.

نامش را معمولاً در میان بنیادگذاران فلسفه تحلیلی ذکر می‌کنند، فیلسوفی که به پرورش نظریه‌هایی دربارهٔ زبان مشهور است و شاخه‌های مختلف فلسفهٔ زبان معاصر خود را مدیون او می‌دانند، کسی که زمینهٔ عمدهٔ مطالعات او ریاضیات و منطق و استادان اصلی او برتراند راسل و گوتلوب فرگه بودند، چنین شخصیتی کجا و حیرت کجا؟ بسیاری از پژوهشگران فلسفه به سخن گفتن از جایگاه حیرت‌نزد ویتگنشتاین علاقهٔ چندانی ندارند، آن را موضوعی فرعی در نوشته‌های وی می‌دانند و به روحيات خاص او نسبت می‌دهند. به عقیدهٔ ایشان موضوع حیرت با آرای فلسفی ویتگنشتاین پیوندی ندارد. حال اگر کسی بخواهد این موضوع را سرچشمهٔ راه و روش فلسفی ویتگنشتاین قلمداد کند و تفکر او را از منظر تجربهٔ حیرت بنگرد، به یقین بسیاری برآشفته خواهند شد. اما حقیقت آن است که کلام خود ویتگنشتاین چیز دیگری می‌گوید. ویلیام بارت^۱ در کتاب توهم تکنیک^۲ معتقد است تجربه‌ای که در فقرهٔ مشهور ۶.۴۴ رسالهٔ منطقی-فلسفی بدان اشاره شده، یعنی این‌که «رازورانه-چیز، آن نیست که جهان چگونه است، بلکه همانا این‌که جهان هست» (ویتگنشتاین ۱۳۸۸، ۲۲۸) [یا در ترجمه‌ای روان‌تر: «آنچه رازآمیز است این نیست که جهان چگونه است، بلکه این است که جهان هست»]، در تمام عمر ویتگنشتاین برای او اهمیت داشته است (Barrett, cited in: Peter C. 1988).

شاید چنین مخالفت‌هایی با چنان خوانشی از سرچشمهٔ تفکر ویتگنشتاین به جای ایجاد مانع قوت بیشتری به آن دهد و اهمیتش را دوچندان کند. اگر ویتگنشتاین سخنانی بر زبان آورده که انتظارش را نداریم، اگر پوزیتیویست‌های حلقهٔ وین از تفاوت عمیق طرز فکر او با تلقی خود شگفت‌زده شدند، اگر سخن از راز و رمز جهان از زبان ویتگنشتاین به مذاق راسل خوش نیامد، این‌ها همه دلایلی روشن است بر این‌که او را باید با چشمی دیگر ببینیم و بخوانیم. او نه در مقام محققى دانشگاهی که سابقهٔ

مطالعات تاریخی و دینی داشته است و قصد دارد دیدگاهی کهنه را بار دیگر زنده کند، بلکه در مقام متفکری از حیرت می‌گوید که با تمام وجود خود تجربه‌ای را از سرگذرانده است و آنچه می‌گوید حدیث نفس و حاصل کشف و شهود خود اوست. ویتگنشتاین با حیرت به جهان می‌نگرد، پس او را باید با حیرت خواند و شنید.

در گذشته نیز مقاومت‌هایی در برابر طریق عرفان و رازگرایی وجود داشته است، اما هم‌اورد این نگرش در آن زمان‌ها بیشتر شریعت رایج بوده، در صورتی که در عصر ما رقیب سرسخت‌تری به نام علم سر برآورده است. علمی که زمین و آسمان را، از منظر قانون‌های طبیعت، تبیین‌پذیر می‌انگارد، علمی که دامنه حضور خود را از ذرات بنیادی تا کهکشان‌ها گسترده و هیچ فضایی برای تنفسِ دیگری باقی نگذاشته است. نزد ویتگنشتاین این اتفاقی شایان توجه است که ساختمان‌ها، خیابان‌ها، ماشین‌ها و دیگر مظاهر تمدن گویی انسان را از ریشه او، از آنچه ستایش‌انگیز و ابدی است، جدا می‌کنند؛ محیط متمدن، حتی درختان و بوته‌هایش، برای ما بی‌ارزش و پیچیده در سلفون به نظر می‌رسد، جدا از هر چیز بزرگ و جدا از خدا (CV, 57). علم مانعی بر سر راه بیداری و شیوه‌ای برای خواباندن دوباره آدمیان است که امکان حیرت را از آن‌ها می‌گیرد (7). پیگیری تجربه حیرت در اندیشه ویتگنشتاین اولاً از این جهت اهمیت دارد که او دقیقاً در فضای چنین عصری از آن سخن می‌گوید. بنابراین می‌توان امیدوار بود که این تجربه در زمانه ما نیز امکان ظهور داشته باشد.

البته همین زمانه متفاوت سبب می‌شود دریافت و فهم او از تجربه خود با گذشتگان تفاوت‌هایی اساسی داشته باشد. برخلاف صوفیان و عارفان سنتی، حیرت ویتگنشتاین حیرتی این‌جهانی است. این نکته بسیار حایز اهمیت است. هنگامی که ویتگنشتاین جهان را به مثابه معجزه می‌بیند، این حقیقت او را به سوی جهانی دیگر، به سوی حقیقتی ماورای آن رهنمون

نمی‌شود. حیرت ویتگنشتاین از جهان، همانند حیرت هایدگر از وجود، زمینی است. در این جا با شهود حقایقی برتر از عوالم بالا و سیر و سلوک معنوی و کنده شدن از جهان خاک و ماده روبه رو نیستیم، بلکه ماحصل این تجربه بنیادی، اصالت زندگی روی همین کرهٔ خاکی و در کالبد همین تن زمینی است. در این جا وجود سادهٔ یک بخاری یا یک چکش است که مایهٔ حیرت فلسفی است. هرچند مطالعهٔ نوشته‌های این متفکران این امکان را برای ما فراهم می‌کند که با ژرفا و فهم بیشتری با سنت فکری خویش مواجه شویم، همواره باید چنین تمایزهایی را در نظر داشته باشیم.

حیرت حالی نیست که همواره پیش بیاید، به عکس، ما اغلب در خواب غفلت فرورفته‌ایم. «زندگی ما شبیه رؤیاست. اما در بهترین ساعات بیدار می‌شویم آن اندازه که بفهمیم در رؤیا به سر می‌بریم» (6, LL). آرزوی ویتگنشتاین مرگ در همین «بهترین ساعات» است، یعنی مرگ در لحظهٔ هوشیاری و بیداری (ibid., 56-57). آرزوی ویتگنشتاین این است که هنگام ترک جهان در حال «حیرت از جهان» یعنی درک این بصیرت که «جهان هست» باشد. به عبارتی او این تجربه را اوج زندگی خود می‌داند. اوج تفکر او نه بسط نظریه‌های فلسفی و پیشبرد شناخت فلسفی، بلکه ایجاد روشنی و شفافیت برای درست دیدن جهان از منظر ابدیت است. ویتگنشتاین به دنبال شفافیت است نه پیشرفتی که آن را خصیصهٔ علم می‌داند. او روح جریان‌های بزرگ تمدن اروپایی-آمریکایی را پیشرفتی می‌داند که به دنبال ساختن ساختارهای بزرگ‌تر و پیچیده‌تر است (7, PR). فلسفه نیز با تقلید از روش‌های علمی به گمراهی کشیده شده است: «چرا فلسفه تا این حد پیچیده است؟ فلسفه باید کاملاً ساده باشد» (52). اما او در عوض روح فلسفهٔ خود را تلاش برای روشنی و وضوح و درک جهان برحسب ذاتش توصیف می‌کند (7). نزد او شیوهٔ رسیدن به این هدف بررسی کاربرد بازی‌های زبانی و به عبارتی بررسی کلیت زبان‌مندی انسان است. به یاد بیاوریم که ویتگنشتاین در

کتاب پژوهش‌های فلسفی می‌گوید: فکر نکنید، ببینید! (PU, 31) اما دیدن روشنی می‌خواهد. به باور ویتگنشتاین، زبان فلسفه این روشنی را از ما گرفته است. بنابراین روشنی مورد نظر ویتگنشتاین پیوند ژرفی با نقش زبان در زندگی و وجود انسان دارد. به بیان دیگر، عطف «جهان» و «زبان» در عنوان کتاب حاضر دلخواهانه و بی‌اهمیت نیست، بلکه بیانگر پیوند ژرف این دو در ریشه «اندیشه ویتگنشتاین» و در یک تجربه بنیادین است که در این کتاب قصد داریم ابعاد مختلف آن را تا حدودی شرح دهیم.

دو مطالعه‌ای که تا حدودی رویکردی شبیه رویکرد کتاب حاضر داشته‌اند یکی کتاب سرنوشت حیرت: نقد ویتگنشتاین از متافیزیک و مدرنیته^۱ اثر کوین کیهیل و دیگری کتاب ویتگنشتاین و حکمت اثر مالک حسینی است. کتاب اول مجموعه‌ای از مقاله‌های جداگانه است که ارتباط زیادی با یکدیگر ندارند و به همین دلیل این کتاب انتظار خواننده‌ای را که در پی بحثی منسجم و نظام‌مند درباره مسئله حیرت است برآورده نمی‌کند. به علاوه، این کتاب به جای پژوهش ژرف در تجربه بنیادی خود ویتگنشتاین، بیشتر به شرح تقریرهای مختلف از تفکر وی می‌پردازد. کیهیل سه اندیشه اصلی کتاب خود را چنین بیان می‌کند: (۱) ویتگنشتاین وظیفه اصلی فلسفه خود را بیدار کردن حس حیرت نسبت به موقعیت عمیقاً رازآمیز حیات انسان در جهان می‌دانست. اندیشه و کار فلسفی او را بدون توجه به این اندیشه نمی‌توان فهمید. (۲) این وظیفه فقط با نقد فرهنگی امکان تحقق دارد. (۳) از [کتاب] تراکتاتوس^۲ به بعد، ویتگنشتاین معتقد بود که تنها راه تحقق این تکلیف فلسفه‌ورزی به روشی است که هم تکیه فلسفه سنتی بر نظریه را کم‌ارزش جلوه دهد، هم از آن پرهیز کند (Cahill 2011, 2). رویکرد کتاب حاضر با این اندیشه‌ها سازگار است و تلقی مشابهی از تفکر ویتگنشتاین دارد، با این تفاوت که می‌کوشد

1. *Fate of Wonder: Wittgenstein's Critique of Metaphysics and Modernity*

۲. *Tractatus Logico-Philosophicus*: رساله منطقی-فلسفی.

خود تجربه حیرت را بیشتر بکاود و بر همین اساس به این نتیجه می‌رسد که نقش پررنگ زبان در کل فلسفه ویتگنشتاین – در هر دو دوره به اصطلاح متقدم و متأخر – ناشی از پیوند ژرف زبان‌مندی انسان با تجربه حیرت است. رویارویی ویتگنشتاین با رازآمیزی جهان، با مواجهه او با مرزهای زبان همراه است و به همین دلیل او هنگام تحلیل مسائل فلسفی آن‌ها را از منظر زبان و زبان‌مندی انسان می‌بیند.

کتاب ویتگنشتاین و حکمت برای کسی که بخواهد تصویری از ویتگنشتاین به دست آورد که با تصویر یک فیلسوف تحلیلی با پرسش‌هایی زبانی، معرفت‌شناختی و معناشناختی متفاوت باشد کتاب مناسبی است، زیرا ما را با «ویتگنشتاین حکیم» آشنا می‌کند. اما نقطه ضعف این کتاب دقیقاً همین واقعیت است که به سرچشمه و ریشه این حکمت دست نمی‌یابد. در این کتاب برخی مؤلفه‌های حکمت شمرده شده‌اند و تلاش شده این مؤلفه‌ها در ویتگنشتاین نیز ردیابی شوند، فقط همین. در واقع در این کتاب هیچ اندیشه‌ای درباره بنیاد نگرش حکیمانه ویتگنشتاین به جهان و زندگی وجود ندارد و مهم‌ترین تجربه ویتگنشتاین یعنی حیرت در جایگاه شایسته خود قرار نمی‌گیرد.^۱

راه درست نزدیک شدن به تفکر ویتگنشتاین قرار دادن او در یک مکتب فکری خاص نیست. «فیلسوف اهل هیچ دسته فکری‌ای نیست. فیلسوف بودن او به همین است» (ویتگنشتاین ۱۳۹۷، ۱۲۷). بر همین اساس در این جا منبع اصلی تفسیر و تحلیل تجربه ویتگنشتاین سخنان خود او بوده است. همچنین در این کتاب تلاش شده است تا – حتی با فرض همدلی با سخن فیلسوف – هیچ اندیشه‌ای به ویتگنشتاین تحمیل نشود. آنچه در این کتاب

۱. همچنین می‌توان به کتاب بیداری برای حیرت: پژوهش‌های وجودی ویتگنشتاین اثر گوردون بیرن اشاره کرد که می‌کوشد ویتگنشتاین را از منظر نیچه و در پرتو بسط پژوهش‌های وجودی وی بخواند، کتابی که البته محدودیت‌های همه مطالعاتی را دارد (نگاه کنید به: Beam 1997).

قصد رسیدن بدان را داریم، در نهایت بسیار ساده است: وجود حیرت‌انگیز است و این حیرت از مرزهای زبان می‌گذرد و باید بگذرد. اما راه رسیدن به مقصود چندان ساده نیست. «شاید دقیقاً فهم چیزی که واضح‌ترین است از همه دشوارتر باشد» (CV, 25). نتیجه فلسفه ساده است اما روش فلسفه برای رسیدن به آن نتیجه خیر (PB, 52). آیا می‌توان تجربه‌ای را بیان کرد که خود ویتگنشتاین بارها آن را بیان‌ناپذیر دانسته است؟

آغاز ویتگنشتاین، یک تجربه بنیادین

پیشگفتار: شرح اندیشه ویتگنشتاین را از کجا آغاز کنیم؟

از کجا باید آغاز کرد؟ شاید پدیدار آغاز از دشوارترین پدیدارهای فلسفی – هم به معنای عنصر مقوم فلسفه و هم به عنوان موضوع آن – باشد. شاید فلسفه به تعبیری قرار گرفتن در آغاز باشد. تأمل در سرآغاز سرچشمه اندیشه‌های فلسفی است. «یافتن آغاز بسیار دشوار است. یا به بیان بهتر: آغاز کردن از آغاز دشوار است» (UG, 40).

اندیشمندان بزرگ، علی‌رغم فراوانی تفسیرهایی که از افکارشان صورت می‌گیرد و شرح‌هایی که بر آثارشان نوشته می‌شود، و بسیاری کسانی که نام و نان خود را از خوان گسترده اندیشه‌های آنان دارند، در نهان خویشتن را تنها می‌دانسته‌اند و همواره از این‌که کسی سخن آن‌ها را درست در نمی‌یافته گلاویه‌مند بوده‌اند. لودویگ ویتگنشتاین فیلسوف اتریشی-آلمانی-بریتانیایی نیز از این قاعده مستثنا نیست. دوستان ویتگنشتاین نقل می‌کنند که او زمانی گفته بود: «احساس می‌کنم برای کسانی می‌نویسم که به طریقی متفاوت با مردم این زمانه می‌اندیشند و در هوایی دیگر تنفس می‌کنند» (Malcolm 2001, 527). آنچه همراهی حقیقی با یک متفکر را سخت می‌کند، دشواری

دستیابی به سرچشمه اندیشه‌های اوست، آن تجربه اصیل، بنیادی و تکان‌دهنده‌ای که آغاز راه و به نحوی شاید پایان راه تفکر خاص او را مشخص می‌سازد. سرچشمه‌ای که البته معمولاً در کلام متفکر به بیان نمی‌آید و خود را پنهان می‌سازد، اما صرفاً با آموختن همجواری با آن است که متفکر می‌تواند از زایش‌هایش بهره‌بردار. همجواری با یک تجربه اصیل یعنی پرسیدن یک پرسش اصیل، و همراهی با یک متفکر یعنی اندیشیدن به پرسش او.

اندیشه‌ها در سرچشمه‌ها پدید می‌آیند، بسیار آرام از زمین می‌جوشند و پاک و زلال‌اند. این سرچشمه‌ها در بلندترین نقاط کوهستان قرار دارند، و دسترسی به آن‌ها کار آسانی نیست. انرژی پتانسیل جریانی که از این سرچشمه‌ها سرازیر می‌شود به تدریج در دامنه‌ها آزاد و به انرژی جنبشی تبدیل می‌شود. این همان جایی است که به اصطلاح جریان‌های فلسفی شکل می‌گیرند؛ جایی که بیشترین جوش و خروش را دارند و با بیشترین قدرت پیش می‌روند. اما با پایان یافتن انرژی نهفته در اندیشه‌های فلسفی و رسیدن جریان به کوهپایه‌ها و تجمع آن، کم‌کم مرداب‌ها پدید می‌آیند.^۱ تکلیف ما تلاش برای بیرون آمدن از باتلاقِ مردگیِ تکرار بی‌حاصل دیدگاه‌های گوناگون، شنا کردن در یک جریان فلسفی، دست و پنجه نرم کردن با قدرت آن در دامنه‌ها، و رسیدن به آرامی و زلالی سرچشمه‌هاست.

از کجا باید آغاز کرد؟ چه چیزی مانع از طرح این پرسش می‌شود؟ پاسخ: این‌که ما در ابتدا، یا به عبارتی هنگام طرح این پرسش، در آغاز قرار نداریم بلکه «در میان» هستیم. انسان بودن یعنی در میان بودن. انسان در عالم آغاز نمی‌شود، بلکه هر آغازی در جهان با انسان قوام می‌یابد. مفهوم در-جهان-بودن^۲ هایدگر به معنای در-میان-بودن دازاین^۳ است، به این معنا که

۱. آیا نباید این پرسش بسیار مهم را طرح کرد که خود ما به عنوان ملتی مدعی تفکر و فلسفه اکنون در کجای این رویداد تفکر قرار داریم؟

2. In-der-Welt-Sein

۳. Dasein: اصطلاح هایدگر برای وجود انسان در کتاب هستی و زمان.

دازاین یا بودِ آدمی آغاز ندارد. «پرتاب شدگی» دازاین شیوه دیگری برای بیان همین مفهوم است (هایدگر ۱۳۸۹، فقره‌های ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۸). ما به میان عالم خود پرتاب شده‌ایم. ما در میان هستیم و به همین سبب نمی‌توانیم - یا دست‌کم به دشواری می‌توانیم - در آغاز چیزی قرار بگیریم. آیا «پرسش»، یا گفتن «چرا» پیوند تنگاتنگی با «در آغاز ایستادن» ندارد؟ این سؤال جای تأمل دارد. آیا کودکان به این سبب فراوان می‌گویند «چرا؟» که هنوز چنان عالمی دارند که به سهولت می‌توانند در آغاز قرار بگیرند؟

بار دیگر می‌پرسیم: از کجا باید آغاز کرد؟ مقدمه‌هایی که برای آغاز سخن به کار می‌بریم سرپوشی بر دشواری و غرابت پدیدار آغاز هستند. زبان مقدمه‌هایی در اختیار ما قرار می‌دهد تا سخن را با آن‌ها آغاز کنیم، تا زبان را با گفتن آن‌ها به سخن بگشاییم، تا با آن‌ها وارد زبان شویم، و بدین سان زبان خود سرپوش و پرده‌ای برای خودِ زبان است، حجابی در برابر التفات به خودِ زبان. اگر به زبان خود ویتگنشتاین حرف بزنیم، در زبان بازی‌هایی زبانی هست برای آغاز کردن خودِ زبان. زبان، با ارائه این بازی‌های زبانی، ما را از درگیری با خود آن معاف می‌دارد. در واقع ما، با کاربرد این بازی‌های زبانی، خودِ زبان و ذات آن را از پیش مفروض می‌گیریم. در نتیجه این بازی‌های زبانی ما را از مواجهه با پرسش آغاز و از این رو قرار گرفتن در سرآغاز، در تجربه‌ای سرآغازین، بازمی‌دارند.

سکوت یکی از راه‌های از میان برداشتن این پرده است. اگر کسی در آغاز سخن، یعنی زمانی که بناست چیزی بگوید، خاموشی نامتعارفی داشته باشد، قطعاً مخاطبِ سخن از خود خواهد پرسید: چه اتفاقی روی داده است؟ پس چرا حرف نمی‌زند؟ پس چرا سخن آغاز نمی‌شود؟ چرا وارد زبان نمی‌شویم؟ (بازیکن فوتبالی را در نظر بگیرید که علی‌رغم این‌که سوت آغاز بازی زده شده بی‌حرکت سر جای خود ایستاده است.) این سکوت و خاموشی در آغاز سخن، ممکن است این توان را داشته باشد که توجه ما را به آغاز زبان معطوف کند. راه دیگر استفاده از مقدمه‌های نامعمول است؛ مثلاً

اگر سخن را با یک بیت شعر آغاز کنیم، یا حتی اگر بدون مقدمه به زبان وارد شویم، شنونده تعجب خواهد کرد، زیرا گویی بخشی از کلام مفقود است. (مخاطب این بار به جای این که بگوید چرا گوینده حرف نمی زند خواهد گفت: چه می گوید؟ زیرا ما «قواعد» بازی های زبانی را برهم زده ایم.)^۱

شرح اندیشه ویتگنشتاین را از کجا آغاز کنیم؟ از وین؟ از انگلستان؟ از فرگه؟ از راسل؟ از رساله منطقی-فلسفی (تراکتوس)؟ از پژوهش های فلسفی؟ از منطقی، یا بازی های زبانی، یا شباهت خانوادگی، یا قاعده، ...؟ از کجا؟ از ویتگنشتاین متقدم؟ از ویتگنشتاین متأخر؟ آغاز این فیلسوف کجاست؟

همه متفق القول اند که لودویگ ویتگنشتاین یکی از تأثیرگذارترین فیلسوفان قرن بیستم است. اما توافق تا به همین حد است (Monk 2005, 1). ویژگی هر متفکر اصیلی همین اختلاف تفسیرهاست. دریای تفکر آن ها چنان ژرف و گسترده است که هر کسی، بسته به توان، پیش فرض ها، هدف ها و پرسش های خویش، پهنه و عمق خاصی از آن را می پیماید و بر همان اساس دیدگاه و تفسیر خود را مطرح می کند. قصد ما از بیان این نکته آن نیست که به هر گونه دریافت و تفسیری از تفکر متفکر جواز دهیم و باب نقد را ببندیم و از این طریق پژوهش کنونی را توجیه کنیم، بلکه مراد این است که از طرح تفسیرها و دیدگاه های تازه نهراسیم، زیرا شجاعت رویارویی با اندیشه رایج و غالب نخستین درسی است که باید از چنین متفکرانی آموخت.

تجربه فلسفه و آغاز ویتگنشتاین

شرح فلسفه ویتگنشتاین را از کجا آغاز کنیم؟ بحث از ویتگنشتاین در مقام فیلسوف

۱. یک راه دیگر، آغاز کردن سخن با کلامی است که در ظاهر کاملاً بی معناست: الف لام میم شاید قصد دارد ما را متوجه معناداری زبان کند. توجه کنید به شگفتی سخن معنادار که حاصل همین حروف است. الف لام میم شاید به یک معنا آشکاری پدیدار آغاز زبان است. من قرآن با شما تعارفی ندارم که بخواهم با مقدمه با شما سخن بگویم. مقدمه زبان من همانا خود زبان است. من بیرون از مناسبت های زبانی یا به تعبیری بازی های زبانی شما هستم، پس بی مقدمه بشتوید: «الف لام میم. ذلک الكتاب لاریب فیه هدی للمتقین.»

را باید از جایی آغاز کنیم که خود ویتگنشتاین به عنوان فیلسوف از آن جا آغاز می‌شود، از جایی که ویتگنشتاین فیلسوف می‌شود و خود را فیلسوف می‌داند. این رویدادی بسیار نادر است که کسی خود را نه فقط فیلسوف بلکه حل‌کننده تمام مسائل فلسفی بداند. ویتگنشتاین در رساله چنین ادعایی دارد (ویتگنشتاین ۱۳۸۸، ۶-۸). نباید این ادعا را دست‌کم بگیریم، مثلاً بگوییم این دعوی به دوران ناپختگی یا جوانی او برمی‌گردد. ویتگنشتاین در خانواده‌ای نامدار و مالدار بزرگ شده است، در خانه‌ای که بزرگان موسیقی و هنر به آن رفت و آمد داشته‌اند. او نزد بزرگ‌ترین منطقدانان عصر خویش شاگردی کرده است. چنین کسی بعید است، بدون این‌که به‌راستی دریچه‌ای به رویش گشوده شده باشد، صرفاً از روی خامی و گستاخی چنین ادعایی کرده باشد. فقط کسی می‌تواند درباره خود چنین سخنی بر زبان بیاورد که پشتوانه محکمی برای حرف خود پیدا کرده باشد.

ایمان است که شجاعت می‌بخشد. ویتگنشتاین ایمان دارد که همه مسائل بنیادین فلسفه را حل یا به عبارتی منحل کرده است. چه تجربه‌ای ویتگنشتاین را چنین دلیر کرده که بگوید پاسخ همه مسائل فلسفه را یافته است؟ چه چیزی باعث شده است ویتگنشتاین خود را فیلسوف بداند؟ این‌جا همان ساحتی است که «فلسفه» در آن تعریف می‌شود. فلسفه صرفاً در ساحت فلسفه تعریف می‌شود. ویتگنشتاین فلسفه را تعریف می‌کند و به همین دلیل فیلسوف است و به همین دلیل پرداختن به او اهمیت و ضرورت دارد.^۱ (آیا ما تا زمانی که فلسفه را تعریف نکرده‌ایم، در حال فلسفه‌ورزی نیستیم؟ چه اتفاقی می‌افتد که یک متفکر ناگهان احساس می‌کند در حال انجام دادن فعالیتی است که باید آن را فلسفه بنامد؟)

ویتگنشتاین در ابتدا مهندس بود. محیط خانواده و پیشه پدر - که در

۱. سودای تعریف فلسفه از همان ابتدای ورود به کمبریج با ویتگنشتاین بوده است. عنوان مقاله‌ای که او در ۲۹ نوامبر ۱۹۱۲ در «باشگاه علم اخلاقی» (Moral Science Club) خواند «فلسفه چیست؟» بود (نگاه کنید به: Monk 1990, 77).

صنعت فولاد سرشناس بود - او را به سمت رشته مکانیک سوق داد. ویتگنشتاین مهندس به سبب علاقه به مباحث بنیادین ریاضی به سراغ فرگه و راسل رفت و سپس به پرسش‌های منطقی روی آورد. این ویتگنشتاین منطقی پس از مواجهه با تجربه‌ای بنیادین ناگزیر شد به تعریف فلسفه بپردازد. برجستگی نقش زبان در این تجربه او را به تفکر در باب زبان از زاویه‌ای تازه ملزم ساخت. بدین ترتیب منطقی فیلسوف سرانجام به معنایی نو به فیلسوف زبان تبدیل شد. آن تجربه و مواجهه چنان ریشه‌ای و دامنه‌دار است که سبب می‌شود شاگردان ویتگنشتاین میان ویتگنشتاین فیلسوف، که به آن مسائل تکنیکی منطقی و زبان می‌پرداخت که در فلسفه انگلیسی آن زمان رواج داشت، و شخص ویتگنشتاین در مقام انسانی با دیدگاه‌های عجیب و غریب فرهنگی و اخلاقی تمایزی دقیق قایل شوند (Toulmin, cited in: Cahill, 2011, 1). در واقع ویتگنشتاین بر سه پدر خود شورید: پدر خونی (با چشمپوشی از صنعت فولاد و ارث پدری)، پدر معنوی (با رها کردن شیوه تفکر راسل) و پدر تاریخی (با نقد تمدن اروپایی) (Sluga 2011).

ری مانک از حجم عظیم مقاله‌ها و کتاب‌هایی که به آثار ویتگنشتاین پرداخته‌اند با عبارت «صنعت تولید شرح بر فلسفه ویتگنشتاین» یاد می‌کند (Monk 1990, 12). شمار نوشته‌هایی که به شرح دیدگاه ویتگنشتاین در باب «زبان» پرداخته‌اند بسیار است، به گونه‌ای که نام ویتگنشتاین با زبان گره خورده است. اما آنچه در این نوشته‌ها مغفول مانده است چرایی پرداختن ویتگنشتاین به زبان است. طرح این پرسش مهمل به نظر می‌رسد زیرا نسبت ویتگنشتاین با موضوع زبان به امری بدیهی و واضح تبدیل شده است. بدترین آسیبی که ممکن است به تفکر هر فیلسوفی وارد شود تبدیل موضوع پژوهش او به امری بدیهی در تحقیقات دانشگاهی است. این همان اتفاقی است که مثلاً برای «هستی» هایدگر و «مُثل» افلاطون افتاده است. با چنین رویدادی، بیهوده‌ترین و سطحی‌ترین نوع پژوهش در باب آثار و اندیشه‌های هر

فیلسوف دقیقاً همان پژوهشی قلمداد می‌شود که به ریشه و بنیاد و موضوع اصلی تفکر آن فیلسوف می‌پردازد. یکی از شاگردان ویتگنشتاین اظهار می‌کند که تا سال ۱۹۶۶، با وجود این‌همه شرح و تفسیر از آرای ویتگنشتاین، هنوز به هسته مرکزی تفکر او توجه نشده بود (Drury, cited in: Cahill 2011, 1).

ویتگنشتاین مانند هر فیلسوف بزرگ دیگری در فضای دانشگاهی ایران نیز بسیار شناخته شده است. ده‌ها مقاله به اصطلاح علمی-پژوهشی درباره آثار، اندیشه‌ها، اصطلاحات و تأثیرات او نوشته شده است. اما به جرئت می‌توان گفت نوشته‌ای که توانسته باشد خود را به ساحت فلسفه‌ورزی ویتگنشتاین نزدیک کند، یعنی توانسته باشد خود را در همسایگی سرچشمه پرسشگری او قرار دهد، کمیاب است. البته این واقعیت درباره تمام فیلسوفان بزرگ دیگر نیز صدق می‌کند. در حقیقت ما صرفاً به تکرار عبارت‌های مشهوری خو کرده‌ایم که آن‌ها را واضح و بدیهی می‌پنداریم، بی آن‌که به فهمی از ریشه و خاستگاه این سخنان دست پیدا کنیم.

موضوع اصلی کتاب حاضر تجربه بنیادینی است که ویتگنشتاین را فیلسوف و او را ملزم به پرداختن به پرسش زبان می‌کند. در همین ابتدای امر باید خاطر نشان سازیم که قصد ما در این جا هرگز بیان اندیشه‌هایی نیست که به نظریه‌های ویتگنشتاین متقدم و متأخر در باب زبان معروف شده‌اند. قبل از بررسی دیدگاه ویتگنشتاین درباره زبان، باید گام دیگری از تفکر فلسفی ویتگنشتاین را یافته و دنبال کرده باشیم که پیش از نظرهای او در باب زبان برداشته شده است، و در واقع بنیاد آن‌ها محسوب می‌شود و فقط با توجه به آن می‌توان با «روح» فلسفه ویتگنشتاین آشنا شد. آیا «روح» فلسفه ویتگنشتاین همان چیزی است که در نوشته‌های او خود را بیان نمی‌کند اما نشان می‌دهد؟ به هر صورت، این گام فلسفی همانا چرایی اهمیت زبان در تفکر یا به عبارت دیگر چرایی پرسش از زبان است. فن رایت که از دوستان صمیمی و همچنین از مفسران و گردآورندگان آثار

ویتگنشتاین است درباره‌ی اندیشیدن ویتگنشتاین به زبان می‌نویسد: «به یقین بخشی از دستاورد ویتگنشتاین این است که دغدغه‌ی زبان را به موضوعی مرکزی در فلسفه تبدیل کرد. اما فقط شمار اندکی از کسانی که در دغدغه‌ی زبانی ویتگنشتاین شریک بودند دارای همان انگیزه‌ای بودند که موجب پیدایش دغدغه‌ی زبانی او شده بود. یکی از جنبه‌های بیگانگی بسیار روشن ویتگنشتاین با زمانه‌اش این احساس اوست که حتی کسانی که مدعی پیروی از او بودند در واقع با کشمکش روحی او درگیر نبودند» (von Wright 1982). بنابراین برای فهم تفکر ویتگنشتاین پیش از پرداختن به دیدگاه‌های به اصطلاح متقدم و متأخر او درباره‌ی زبان، چرایی پرسش از زبان اهمیت دارد. پاسخ به این پرسش، و شاید حتی خودِ طرح این پرسش، گامی به سوی وحدت بخشیدن به تفکر ویتگنشتاین است.

اگر یک پرسش واحد در تمام دوران تفکر یک فیلسوف مطرح باشد، این خود شاهدی است برای این واقعیت که تفکر او وحدت دارد، و تفسیر و شرح او نیز به اندیشه‌ای وحدت‌نگر نیاز دارد.^۱ از جمله مفسرانی که به وحدت فکری ویتگنشتاین به اصطلاح متقدم و متأخر قایل اند می‌توان استنلی گول،^۲ کورا دایامند،^۳ جیمز کوننت^۴ و ویکتور کربز^۵ را نام برد (Gustafsson, Kronqvist, Nykänen 2013, 12). برخی اساساً وجود «دو ویتگنشتاین» را افسانه‌ای می‌دانند که مقدمه‌ی راسل بر رساله آغازگر آن بوده است (Bernstein 1961). البته قصد ما این نیست که بگوییم دیدگاه‌های ویتگنشتاین در باب زبان در تمام دوران فلسفه‌ورزی او بدون تغییر باقی مانده است. این عقیده‌ای بسیار خام است، به همان اندازه خام که عقیده‌ی تغییر دیدگاه‌های ویتگنشتاین. آنچه اهمیت بیشتری دارد – به این معنا که روح فلسفه ویتگنشتاین را بهتر آشکار می‌کند – نه تغییر دیدگاه‌های ویتگنشتاین بلکه دوام پرسش او از زبان

۱. برای نقد این باور رایج، که گسستی سرنوشت‌ساز میان شیوه فلسفه‌ورزی رساله و نوشته‌های متأخر ویتگنشتاین وجود دارد، نگاه کنید به مقدمه‌ی آیس کراری در: Cray 2000.

2. Stanley Cavell 3. Cora Diamond 4. James F. Conant 5. Victor J. Krebs

است. دوام پرسش از زبان در آثار ویتگنشتاین برخاسته از یک تجربه فلسفی بنیادین است، به گونه‌ای که متفکر نمی‌تواند آن را به کناری نهد و موضعی نسبت به آن اختیار نکند. فلسفه‌ورزی متفکران اصیل هرگز نه از روی علاقه به موضوعات فلسفی بلکه برخاسته از ضرورت و نتیجه مواجهه با پرسش‌های اساسی است. ری مانک این مواجهه را چنین توصیف می‌کند: «او [ویتگنشتاین] به سمت فلسفه نرفت بلکه فلسفه به سمت او آمد. یعنی او مسائل فلسفه را با تمام وجودش تجربه می‌کرد» (Monk 1990, 15).

هرمین خواهر ویتگنشتاین نیز می‌گوید که کشش او به فلسفه «اعماق وجود او را به لرزه درآورد» (McGuinness 2005, 73-74). بنابراین به نظر می‌رسد تفکر از نظر ویتگنشتاین از چارچوب‌های آموزشی، درسی، تحقیقاتی و دانشگاهی بیرون بوده و رویدادی بوده که او جان و وجود خود را شورمندانه با آن درگیر می‌دانسته است. به عقیده هیلاری پاتنم، این که بگویم دغدغه اصلی ویتگنشتاین مسائلی بوده که در فلسفه دانشگاهی درباره‌شان بحث می‌شود، این که بگویم ویتگنشتاین قصد تخریب فلسفه را داشته است، دریافتی نادرست است (پاتنم این دیدگاه خود را حاصل گفتگوهای سالیان دراز با استنلی گول و جیمز کوننت می‌داند) (Putnam 2008, 10). ویتگنشتاین در نامه‌ای به راسل (احتمالاً در دسامبر ۱۹۱۳) چنین می‌نویسد: «شاید شما این اندیشیدن به خود را هدر دادن وقت بدانید - اما من چگونه می‌توانم منطقدان باشم اگر پیش از آن انسان نباشم؟ مسئله بسیار مهم این است که با خودم کنار بیایم» (به نقل از Kanterian 2007, 53-54). به عبارت دیگر، کار فکری ویتگنشتاین بیشتر به کشف و شهود شخصی شبیه است به گونه‌ای که او بیم دارد مبادا پیش از مرگ نتواند تجربه‌های فلسفی عمیق خود را با کسی در میان بگذارد. او در نامه‌ای دیگر به راسل به تاریخ ۲۰ سپتامبر ۱۹۱۳ می‌نویسد: «من افکار مختلفی داشته‌ام که به نظرم بسیار بنیادین‌اند. حال این احساس در من قوت گرفته است که پیش از چاپ آن‌ها خواهم مرد و

بزرگ‌ترین آرزویم این است که هر آنچه را تاکنون انجام داده‌ام هرچه زودتر با شما در میان بگذارم» (49). ری مانک نیز به وحدت دغدغه‌های فلسفی ویتگنشتاین با حیات عاطفی و روحی او باور دارد، و قصد خود را در کتاب وظیفه^۱ نابغه^۱ نشان دادن همین واقعیت معرفی می‌کند (Monk 1990, 13). به علاوه، به نظر می‌رسد تجربه فلسفی ویتگنشتاین، که به عبارتی تجربه خود فلسفه است، پیوند عمیقی با یک گونه تجربه زبانی و به بیانی تجربه زبان دارد. پرسش ما این است: چه اتفاقی روی می‌دهد که ویتگنشتاین خود را در کشاکش با زبان می‌بیند؟ (CV, 13)

بیان تجربه بنیادین ویتگنشتاین در تراکتاتوس

برای روشن سازی تجربه و اندیشه‌ای که از آن سخن گفتیم، ابتدا لازم است به فقره‌های برگزیده زیر از رساله توجه کنیم که نسبت جهان و زبان را از دیدگاه ویتگنشتاین در این کتاب نشان می‌دهند:

«جهان همه آنچه است، که وضع واقع است.» (فقره ۱)

Die Welt ist alles, was der Fall ist

«همست [=مجموع] اندیشه‌های راستین، یک نگاره جهان است.» (فقره ۳.۰۱)

Die Gesamtheit der Wahren Gedanken sind ein Bild der Welt

«در گزاره، اندیشه به شیوه‌ای که با حس دریافتنی باشد، خود را بیان

می‌کند.» (فقره ۳.۱)

Im Satz drückt sich der Gedanke sinnlich wahrnehmbar aus

«همست [=کوده، مجموع] گزاره‌ها زبان است.» (فقره ۴.۰۰۱)

Die gesamtheit der Sätze ist die Sprache

«مرزهای زبان من، نشانگر مرزهای جهان من اند.» (فقره ۵.۶)

Die Grenzen meiner Sprache bedeuten die Grenzen meiner Welt

«مرزهای جهان همچون مرزهای منطق اند.» (فقره ۵.۶۱)

Die Grenzen der Welt sind auch ihre Grenzen

«جهان، جهان من است...» (فقره ۵.۶۲)

...die Welt *meine* welt ist...

«جهان و زندگی یک اند [= یکی هستند].» (فقره ۵.۶۲۱)

Die Welt und das Leben sind Eins

«رازورانه-چیز، آن نیست که جهان چگونه است، بلکه همانا این که جهان هست.» (فقره ۶.۴۴)

Nicht wie die Welt ist, ist das Mystische, sondern *daß* sie ist

«سپیدن جهان از جنبه ابدی عبارت است از سپیدن آن چونان همست [= کل] ولی همست کرانمند. احساس جهان چونان همست کرانمند، احساس رازورانه است.» (فقره ۶.۴۵)^۱

Die Anschauung der Welt sub specie aeterni ist ihre Anschauung als-begrenztes-Ganzes.

«به راستی نافراگفتنی-چیز [یا امر نافراگفتنی] وجود دارد؛ این امر خود را نشان می دهد، این همان رازورانه-چیز [یا امر رازورانه] است.» (فقره ۶.۵۲۲)

Es gibt allerdings Unausprechliches. Dies *zeigt* sich, es ist das Mystische.

«آنچه نمی توان درباره اش سخن گفت، می باید درباره اش خاموش ماند.» (فقره ۷)

Wovon man nicht sprechen kann, darüber muß` man schweigen

به منظور کسب درکی روشن از مضمون سخنان بالا، آن ها را به طور خلاصه و پیوسته چنین گرد هم می آوریم: من جهان خودم هستم و جهان جهان من است. من و

۱. ترجمه روان تر سروش دباغ از این فقره: «نگاه کردن به جهان از وجه ابدی عبارت است از نظر کردن در آن به مثابه کل - ولی کل کرانمند. احساس جهان به مثابه کل کرانمند - این است آنچه رازآلود است» (ویتگنشتاین ۱۳۹۳، ۱۲۷). مبنای کار ما ترجمه ادیب سلطانی است اما به دلیل دشواری های فراوانی که خواننده امروزی در خوانش این متن با آن رو به رو می شود، هر جا که لازم است از عبارات های جایگزین رایج تر و ساده تر بهره گرفته ایم.

جهان و زندگی یکی هستیم. گزاره‌ها تصویری از جهان‌اند و مجموع آن‌ها زبان را تشکیل می‌دهد. وجود جهان (وجود هر آنچه هست، این‌که اساساً چیزی هست) رازآمیز است و امر رازآمیز را نمی‌توان گفت و باید درباره آن سکوت کرد، اما می‌توان آن را نشان داد. زمانی که این فقره‌ها را به ترتیب بالا در کنار هم می‌چینیم، سخن نهفته در رساله با چنان وضوحی خود را نمایان می‌کند که ما را از تقریرها و تفسیرهای مبهم درباره بسیاری از موضوعات مطرح شده در این کتاب بی‌نیاز می‌سازد. ویتگنشتاین در مقدمه رساله معنای غایت^۱ کلی آن را چنین بیان می‌کند: «هر آنچه اصلاً بتواند گفته شود، می‌تواند به روشنی گفته شود؛ و آنچه درباره اش نتوان حرف زد، می‌باید درباره اش خاموش ماند» (ویتگنشتاین ۱۳۸۸، ۶). در فقره‌های نقل شده دیدیم که هر آنچه هست جهان است و مجموع گزاره‌ها زبان را تشکیل می‌دهد که تصویری از این جهان به دست می‌دهد. اما «وجود جهان» را نمی‌توان گفت و این وجود از سپهر زبان بیرون است. بنابراین باید درباره امر رازآمیز وجود جهان خاموش ماند. گزاره‌ها را می‌توان گفت، یعنی تصویر ما از جهان گفتنی است، و چون گفتنی است می‌تواند به روشنی گفته شود. بر همین اساس بخش اعظم رساله تلاشی برای روشن سازی و توضیح گزاره‌ها و منطق زبان است (LL, 97). اما وجود جهان که امری رازآمیز است گفتنی نیست، یعنی در هیچ گزاره‌ای نمی‌گنجد و بنابراین بیرون از زبان و مرزهای آن است. به نظر می‌رسد (و این مطلبی است که در کتاب حاضر باید نشان داده شود) تجربه این هستی ناگفتنی و رازآمیز روح فکر و فلسفه و گفت ویتگنشتاین در مقام فیلسوف است. حیرت از وجود جهان که تجربه‌ای ناگفتنی است آغاز ویتگنشتاین فیلسوف است و سخن مشهور ارسطو که حیرت آغاز فلسفه است کاملاً درباره ویتگنشتاین صدق می‌کند.

ویتگنشتاین در جستجوی هم‌مدل و هم‌زبان است تا از تنهایی و غرابت تجربه خود از وجود رهایی یابد. این مطلب از همان عبارات آغازین رساله

۱. کلمه آلمانی Sinn هم بر «معنا» دلالت می‌کند و هم بر «هدف» و «مقصد».